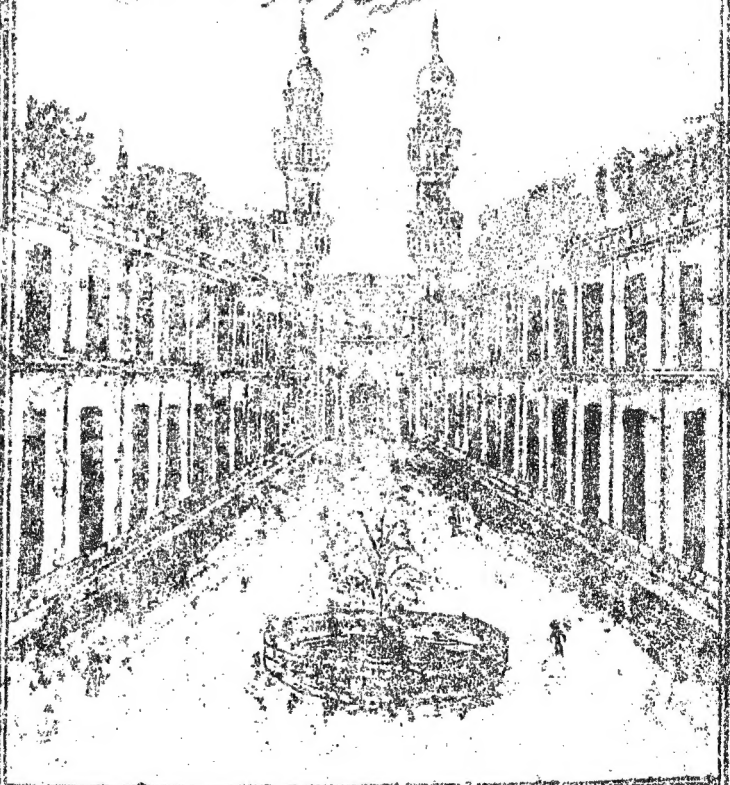




سید طبع این کتاب از لفظ و قافیه انظار  
توان گرفت

نقد و حاشیه



در سطح نقاب و کتب و اوراق  
خبر از این کتاب

مضمون خاتمه الطبع از نتایج فکر بلند و طبع آسمان پیوند عالیجناب فیض ناب  
 حضرت استاد می مولوی علی حسد صاحب مدظلهم العالی  
 شکر خدا که عزوجل بر اتمام طبع این کتاب نایاب که تا حال چاپ نشده بود بلکه غیر از نسخه  
 منها فن غالب است که نسخه دیگر از دیدانه باشند و قریب بود که از غایت کنگری دور است این نسخ  
 هم از کار برود و ضایع نشود -

ازین کتاب حالات دربار آصفی دو صد سال پیشتر ازین باید دریافت مضاف  
 ششادام شیکار صدارت است که اکثر از امور پیشم خود دیده و بعضی از آن ها بر یانی ما پیاورد درگاه  
 قلی خان سالار جنگ که آنروز مانع هر کاره با بودند شنیده درین کتاب درج کرده بر بقا دو و وضایط این  
 کتاب را تقسیم ساخته و خاتمه مشتمل بر وصایای نواب بران افزوده مطالعه این کتاب غالی از  
 نیست و فائده های تاریخی و حکمت های سیاسی از دست توان گرفت لکن باعث طبع این کتاب  
 و اشاعت آن که منبر تصنیف و ستانف و ایما می مضافش توان گفت و ات متوجه صفات  
 عالیجاه برتر پانگنا جناب سید اسد الله طباطبائی معروف به میرزا ابصاحب دام مجده است  
 جناب مدوح سالها که دراز در خدمت با ملکی و مالی حضور نظام خلد الله ملک صرف کرده  
 سال می شود که چرایه و وظیفه ما دام الحیات گرفته اند و حق تاریخی و مذاق علمی جناب نشان را نگذا  
 که نسخ خطی و فایده دار از دست در است و پوسیدگی ضایع نشود و بنا بر این چاپ فرمودند و نظیر  
 خوب و مفید فراهم کردند پس باید که انیکه پیش نشان کتاب مفید و غیر مطبوع و نوشته باشد


بیت و کیمین و مکاتیب و فضل و خلق و مین زمان



بیت و کیمین و مکاتیب و فضل و خلق و مین زمان



بندگان شایسته  
 فیض و دروغ حضرت جبر  
 رب فریدون جنت تبار  
 طخت پیمان جنت چین  
 نزل پوست جمال حضرت  
 احرام الشرفه و صاف



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	
حمد الله و نعت احمد	دو قلاب جان واحد آمد
احمد علی تطییر با هم	یک شاه دو گریز پر هم
اما بعد این یک رساله ایست موسوم به قانون در بار آصفی	

حکیمیکه شایسته  
 مجلس عدل بید و خجیل خجیل  
 حضاف الدیون ثقیال الضفوف  
 رجیل و جی لفیل از المستقام  
 سبک المستغنی و خفیه  
 بکافیه صفات سول الکرام  
 بکلیه لطفای بلوغ المکی  
 و هاد علی لافام السیسی

حکیمیکه شایسته  
 مجلس عدل بید و خجیل خجیل  
 حضاف الدیون ثقیال الضفوف  
 رجیل و جی لفیل از المستقام  
 سبک المستغنی و خفیه  
 بکافیه صفات سول الکرام  
 بکلیه لطفای بلوغ المکی  
 و هاد علی لافام السیسی

حکیم بنده عقل کل معنی  
 که از اینست چنانکه در او تشنه  
 بیابان بهر دین و دنیا بداد  
 خدیو بیکیست پیش از سوال  
 بهر سبب که بکار و بیبارک نهاد

می فرسار ام نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک جناب  
 ت جاه طاب شواجه در شش هجری مذکر آداب و قواعد و  
 آن شهر یار عالی تبار آنچه بار العین دیده برشته تحریر نظم  
 مته باعتبار فاعتر و یا اولی الا بصار برائے آیندگان  
 کار گذاشته و رساله ثانی رقمزده کلک معنی عبد الغفور مغفود است  
 در شش هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلمائے فضایل و محامد و مناسبات  
 ایچ آصف جاه طاب الله فخره برشته اجتماع کلمه سینه  
 تحت این هر دو رساله ندرت طراز ججت استعلا جلالت عظمت  
 شاه و کن و انقیاد آداب نو و کهن این بنده فانی سید اسد الله  
 میر نواب و خلیفه یاب سرکار ابد پایدار آصفجاهی ابن  
 سید حسین اصفهانی طبایعی مناسب دانسته بدعا مائے

سبب که تبار و مبارک نهاد  
 از و نیست مستند اصفی  
 از و خاندان نظامیه شاد  
 و بیان قلم بکنم مشکتاب  
 که اینجا خطایشن جایز و یاد

نواب ابن نواب ابن نواب  
 بجاه آصف و همزاد صفت شاد  
 بملک و دو کون شد نظاش بکار  
 کدام اینم ارباب زو او رشاد  
 چون منظور حق گشت خوب شد  
 بدولت بملت بدولت و رشاد

غلام قلم قلم و عاکل  
 غلام پیش کلام و رشاد  
 غلام ادم او شاد  
 غلام این بنده اسلام است  
 غلام که این را بالنون و الصاد  
 غلام خوش خوش و رشاد

ایمان از کماله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ربما عی

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بندگانعالی شعالی

قطعه

اگر اسم اوست رایت بیضاوین بلند  
ما خود از و نام برگشت نام او

فرمانروائی کشور و کجا مستند  
نامیکه از و فقط بود احترام او

سخن حضور پر نور میر محبوب علی شاه با و شاه دکن سماع  
الله بنیان علی الس الحلود و لمع سنان سرائیم السعد  
السعود و هم به نیایش و ستایش وزیر اسطوتد بیر سکنه در  
فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدوله اسمانجامه بها در  
دام له الجحد والتفاخر که بزور یار و چنین دستور معظم تمام  
ساحت مملکت نبایش ریا صحنه از مار با طین بساط گلده وز  
دیریش ابر آوری و زیدین نیمه بهار معدلت و کرامت هر ده

صاحب غنی که ملک بین با عا  
در نیم پیشین نفی حضرت نایست  
در سیم و سکن چون نایند  
همراه رکاب انجباب سالیست

م

ربما عی  
خدا شریف علم و کرم  
سپاه خادم و خدمت  
امروز خجسته خجسته  
اجرام فلک کدام نوع  
مقصود این مقام خجسته حال  
نفسه مال منظمه آثار لطف و نیکی  
از این سطح انوار فضل که کرامت انوار  
میر جلال کمال و کمال  
عالمی کمالی کمالی  
و عالمی کمالی کمالی









چون در کتب قدسیه و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره

دشمنی از سقر لا ترتیب داده بر سر نه بستند حالا آن رواج  
 بالکل متروک است بلکه معیوب و سپا پیمان در گرما بر سر سپهر  
 یار و مال می گذاشتند. ضما بطه جوهر پیر و مخصوص بر وز عید بود  
 آنهم بقدر حال نه آنکه تمام مرغ زین شوند. ضما بطه جامه  
 زیاده از هفت پنجم زیاده از پنج پات نمی پوشیدند در عایشیت  
 هر کدام مد نظر میداشتند چه دستار از جامه اصله و جامه از پاجامه  
 اشرف باشد. ضما بطه اصلاح بر دست غیر شرع نمی کردند و  
 با وصفت احتیاج عصا در دست گرفته بدربار نیاید. مگر دهبوب -  
 ضما بطه هر کس را در خلوت می گذاشتند سلاح از خود  
 می گرفتند و هنگام روانگی او بخانه حواله می کردند و از صلاح مردمانیکه  
 همیشه باریاب خلوت بود تعرض نبود. ضما بطه - در بارگاه عام

در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره

اینها اطلالی نباید طبع  
 که اصلها ثابت و فرعها  
 فی السیما طوبی لیکن  
 ظل فی ظلمه کیان بارگاه

در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره و در کتب معتبره

از تلبیت دالتش دولت پیش  
 مافیه سیریه روزگار است  
 ناسیله آتش قهرش بود  
 از پند سوار است و شام

و در خوانخانه بیری دنی هیچکس بیه سلاح حاضر نمی شد مگر چو بداند  
 حقه و آفتاب به راجه قدرت که اندرون در و آزه کلان که  
 سر پرده آواز ایزان داشت دخل کند ضابطه هیچ سپاه  
 سیر و شیر یاترو گمان بدست خدمتگار ندید با خود و از  
 ضابطه با هر کدام یک خدمتگار جهت نگاهبانی با پوشش  
 یا صراحی یا بسته کاغذ و خلوت گاه می گذاشتند ضابطه  
 بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتکاران  
 می دادند و بنیان و پیشکاران و شکی افراد و و بکا بید  
 خود میداشتند ضابطه آنچل مکرند و تا تازان و او را  
 می کردند تا اگر از حضور چیز سه مرتبه شلو و آنچل گرفته  
 یا کنار بند ساخته با داب گاه ز و ندر و اج این طور مکرند

اعتبار در سبده و از کار است  
 صفاتش ملک و ملت ۴  
 اقتدار یافته معنی حفت از  
 ذات آن عرش پایه کوی  
 نشست و لفظ جاها اذان  
 منظر کمال قدمت که معنی پرست

۱۰  
 فزونی که نگشت گنجینه  
 بر نشان بلندین سید مستحقان  
 دست و ریا از قطره بی قیای  
 بر زلفه فنا سه مرتبه در این شکل

صاحب شجاعی که در کار  
 صاحب را از آسمان ناویش  
 ملک دین را از انظار عالم  
 آرمیده و سراسر جهان  
 چنانچه در این جهان  
 و متعلق است و سراسر

زین زمان نو که فیضان  
 از باران بابتیغ نفع دیا  
 و چون بکشتن غلایان  
 و بکار بستن بستان  
 و بکار بستن بستان  
 و بکار بستن بستان

حالا در چو بداران و نصیران مانده است و پس دوست  
 کهرکی دار از وقت عرش آشیانی بجمع نهنگان بادشاهی  
 بود تا عهد مصاص الدوله مرحوم سنی الجمله رواج داشت حالا  
 باشخاص دربار خال خال مانده توقیر و ستار عربی و مغلی  
 و کهر دار نواب مغضرت ماب بسیار می گردند و نواب شهبه  
 دستار کهرکی دار از دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر  
 پوشاک جوچیست مرغوب مزاج بود روزی در آمدن حضور  
 سنی الجمله دیگر دید پرسیدند چه توقف چه بود گفتند ستار  
 می بستیم چون بکمر تبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند  
 آدمی اینقدر در بند ترین و آرایش لباس نباشد از مردم  
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهبه دستار را معاف نمودند  
 ناصر جنگ

کرده از غواصان جبهه  
 و در غواصان جبهه  
 و در غواصان جبهه  
 و در غواصان جبهه

بکشتن غلایان  
 و بکار بستن بستان  
 و بکار بستن بستان  
 و بکار بستن بستان

و بکار بستن بستان  
 و بکار بستن بستان  
 و بکار بستن بستان  
 و بکار بستن بستان

از عیار  
 جلال از  
 بادشاهی  
 مقصود  
 از نظر  
 اصفه



نفیس ببار از بیار نفیس  
 است و چون حساب از حساب  
 و قیاس بود و الجواب  
 در این فن و در این حساب  
 و در این فن و در این حساب  
 و در این فن و در این حساب

حتماً بطرح بیگس با همه و نیمه بدون سبب یعنی کیسه ندارد و در  
 موسم گرام و ستره گام و در بار و سواری اکثر و کله می پوشند و در بار  
 اهل اسلام نمودند و از ارچویدار می داشتند چنانچه تصاویر مردم  
 آنوقت گواهی می دهد بندش و تار کهر کی و در شا بهمانی بطرز دیگر  
 و بندش عالمگیری دیگر است و تار شا بهمانی پیش هم کهر کی داشت  
 عالمگیر با شاه از پیش موقوف نمود و بطا نه و تار کهر کیدار رنگا  
 رنگ می بستند و تار چیت بنفش اگر بطا نه زرد یا سرخ یا کلا  
 یا سفیدی داشت مضایقه نمی کردند با لاس و تار سفید سرخ  
 از چیت اکثر لازم بود و در مردم هند و پوشش مزه و گوش و شال با  
 و تار چیت و نیمه آستین چیت بر جاسفید قصر العباد اختیار کرد  
 نواب مغرت ماب بسیار مخطوط شدند و مکر بند خاصه شال خود

در جمع حساب جویدر نو بیج  
 فید و اجناس احسان  
 از این از وصله نیش  
 به پیش خاطر راجع فاضل

و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت  
 و حاصل اگر اجابت

در این فن و در این حساب  
 و در این فن و در این حساب  
 و در این فن و در این حساب  
 و در این فن و در این حساب  
 و در این فن و در این حساب  
 و در این فن و در این حساب

در غل بنیان خود کار است  
 افروخته شد و لاشه در طبع اند  
 با قوتی که بر او است  
 جامع کمالا که کفایت  
 افاضل دوران فضیلت  
 بود بر نیم او است و عفت  
 زمان عفت بر پانی اشکال  
 سستی عماد و وسیع مشورت  
 در پایش نیست بیم بدلالی  
 عدم غالی و طالی و غوری  
 کفایت آدرین جوایم مضامین

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک غله مکانی است  
 که بتو میدهم با و اب گاه رفته آداب کمرست بجای آوردم  
 ضابطه سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند  
 ضابطه بنجر جمعدار صد سوار پاکلی و تقاره شتری ندارد  
 ضابطه گماشته های ساهوکاران به پهل های چتری  
 چو رس سوار شوند و پهل های بگله دار مخصوص متصدی  
 پیشکاران باشد و برات پیشکاران و دیوانیان عهد  
 سوار شوند و سائبان رات را چهار نه بندند <sup>۱۹</sup> ضابطه  
 بیماران و ضعیفان میان و دوی شوار باشد بر پاکلی بدون  
 حکم سوار نکند - ضابطه رقص زنان رقصه در خانه  
 امر او ساهوکاران و متصدیان بدون تقریب عید

۱۲  
 عالی دستگاه طبیب  
 فنون کمال را بنده  
 تخیل بر سر و سر  
 بنده از احوال و نگر  
 دانش را بر آسپا نشسته بیان از زبان

از قال خالده التمیم  
 و ان خطا قاتل الی الی الی  
 و این منبرش علی پشته  
 و خط و افشا از دست خورشید



فی الزمان یسین مثله احد  
بالنقاها توالی بیان  
فتم بدین احوال صند کجا  
لحد الشمس فی اول بیان  
قسمه وانی که هر کس مشاهده  
سماوی نورانی در شبی اوقای دیده  
خبر شود بموم از کار و امر و من  
ضمیمه شش نکرده و دانسته بن  
التعانی بشهر که بتابد در ظلمات  
جاذبات لایسها بنفست در  
سحابی

شاید امر ضروری است بخیر خواهی درینجا رسیده مردم چو کی  
در خواب دیده خود آگاه سازد الغرض برآمدند و دیدند که  
هر کاره ایستاده است همان جانشسته پرسیدند که از کجا  
آئی عرض کرد از لشکر باپونایک مرسته فرمودند او کجا است  
هر کاره نام جاسه گرفت فرمودند آن مکان ازینجا پنجاه  
کرده فاصله دارد تو که گذاشتی گفت امر و شش پانزده  
که از آنجا برآمدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و آمده  
فاصله دارد فرمودند آن مکان نیست که تو مسافت پنجاه کرده  
درین عرصه طی کنی گفت علی الصبح از آنجا برآمده  
یک لحظه آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند  
آن مکان را می سوزد شاه راه دارد و تمام خارزار است

۱۶  
غیر از قبیل تو شادمانی کرد  
عمر از نظر تو بآوردی  
تو را بدو فتح بدار که تو را  
خبرش به آب زندگانی کرد  
صاحب تدبیر بی که مرآت  
نفرین بران هست و اکیلا که  
قدیم بر سر عدل بخت و شکر  
بنجامت احوال و فیض و شکر  
بدر و سبب احوال و فیض و شکر  
بدر و سبب احوال و فیض و شکر

غوغازان گزیده و در هر  
 عذر و عذر را به پیش  
 عذر و عذر را به پیش  
 عذر و عذر را به پیش

که گذریک کس بدشوار می شود و آن راه از اینجا بفاصله سی کرده  
 است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است  
 از همان راه آدم خود در جیب خود دست کرده ده رویه برآورده  
 بدستش انعام دادند فرمودند و او غوغا را بگو که زمین با چند جرد  
 هر کاره رود بیاید تا همین جا جلوس دارم و چون داروغه تو  
 این طرف روان شود کس هر کاره را بگو که نشسته رایش  
 مافرسد و تو بفرو و گاه خود رفته آرام بکن که راه دراز  
 آمده الحاصل فی الفور داروغه هر کاره و غوغا حاضر آمدند  
 به غوغا حکم شد که جایجا ببرد مردم چواری حکام نوید که جوق جوق  
 فرو اینجا حاضر آیند و تاکید بر نگارند که نزدیکان خبر  
 بدوران فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هر که را

بلکه نیست  
 محصور در اصلاح احوال  
 بلا و در مقصود بر انجام آسان

۱۶

در نزد آشتی قصد و غرض  
 در سلوک و سیرایش خطا مان جا  
 گزندی کلان و غوغا  
 خطبه بون گشتی و در غوغا  
 در غوغا خطبه بون گشتی و در غوغا

تمام جمعی که با احوال  
 شان دل افکاران خراش  
 افکار باید دست خود مردم  
 نه نفقه و مرهم است بشود و سرا  
 بیگلان نیمه مسکنت و  
 شکسته خالی را بلا و اسلم

دو لکھ ننگہ بیٹ  
 صیفی ام پسر سال سمندر  
 کئی پیر چنان رفته که دور  
 نهفته احوالی گردیده ۱۶۰۰

خبر رسد مجوز توقف نگر و منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه  
 لغافه ناگر دیده چهار جیب خاص بر آرد و ثبت کرده بداند  
 هر کاره می سپردند و او بهر کاره رو بر و داده بهاندم روان  
 می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کردند  
 منشی و داروغه بار خست کرده به محل تشریف بردند و تعقیب  
 کردند که داروغه بهر کاره اینجا گذرنا نکند کور میتوان لر بصر من  
 رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک  
 فرار هم آمد و ابنوئے در سواد کو بلیکنده جمع گردید و باطنوا  
 فرود آئے آن سپاهی گردان به کینه در یافته اراده ناسد  
 دور کرده زود از آنجا در گذشت نواب بعد عرض روانگی  
 اوزان سواد فرمود نزدیک غریب هر کاره مارا از عقلت

همدانی که کی دولت اورد  
 سیمان قدر زهوی نیاز  
 کار کشندی که هر چه در  
 پیکار و بیدار صورت لغت راست  
 یک حرف تفاوت ندارد  
 و مضمرات خاطر و محظورات

۱۶

ضامیر و نظر دیده داشت  
 جگر نداشت که خست و شکی  
 ظاهره و بطنیه و سوز  
 لا اله الا الله و لا اله الا الله

منشیات امور ملکوت  
 خورشید روشن از انوار تحقیق  
 نیایش گلشن از انوار تحقیق  
 که نبود در این چرخ پیا  
 لب و لب و لب و لب و لب  
 عجب و عجب و عجب و عجب  
 طهارت و عجب و عجب و عجب







شانی المقال لطالب مستوفی  
 وافی التوال لکسالم مستوفی  
 صاحب المکتب که اگر در  
 در دست نشان و قاری کتب  
 نیکین نویدی و بیانات نویدی  
 و چون اگر در دست نشان  
 شانی المقال لطالب مستوفی  
 وافی التوال لکسالم مستوفی  
 صاحب المکتب که اگر در  
 در دست نشان و قاری کتب  
 نیکین نویدی و بیانات نویدی  
 و چون اگر در دست نشان

نزدیک نواب زبانه راے پورچند بعضی کلمات یضاح  
 امیر به نواب شهبید گفته فرستادند و این مصرعه بخط خاص  
 نوشته بدست راے پورچند دادند که نواب شهبید  
 بگذراند و گوید ما چند سے ہماینم و بعد ما این همه ریاست  
 متعلق بشما است مصرع این بود - مصرع  
 اندکے بگذارتا سیرتھل مسکینم نواب شهبید بعد دریا  
 کلمات مواخط مصرعے بخط خود نوشته بدست راے پورچند  
 دادند و گفته آداب ما عرض کرد این مصرعه بگذراند  
 و بس رع کرد تو استغنا میکنی ہم تعاف می کنیم؟ العرض  
 درینا پیر پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب علیچاب با این همه  
 خطی نواب شهبید کمال عاطفت بحال ایشان میشدند

۲۲  
 امیر به نواب شهبید گفته فرستادند و این مصرعه بخط خاص  
 نوشته بدست راے پورچند دادند که نواب شهبید  
 بگذراند و گوید ما چند سے ہماینم و بعد ما این همه ریاست  
 متعلق بشما است مصرع این بود - مصرع  
 اندکے بگذارتا سیرتھل مسکینم نواب شهبید بعد دریا  
 کلمات مواخط مصرعے بخط خود نوشته بدست راے پورچند  
 دادند و گفته آداب ما عرض کرد این مصرعه بگذراند  
 و بس رع کرد تو استغنا میکنی ہم تعاف می کنیم؟ العرض  
 درینا پیر پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب علیچاب با این همه  
 خطی نواب شهبید کمال عاطفت بحال ایشان میشدند

از جانبی جنبید و بیست نویدی  
 می گمارد و دفعه دیگر که ان همه دفعه  
 سبکین شیکینا اندکے کمال خطی  
 و اجالت تصحیح و تصحیح  
 دراج ترقبات صورتی





در نظر او را که خندان  
 کار نیست که در آن ایام  
 استقصای سراسر نیست  
 است که بنا بر بیعتی است  
 بنامین بهجات عالم سفلی  
 از سلسله نظام این

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمودند چو امیر  
 جهان حالت رسیدگی داشت گفت از شهر اب بستم شده برخاست  
 کردند آمدیم به مطلب اول کاغذ خیرات که تعاقب  
 بصدارت داشت و این خدمت را احقر الناس سرانجام  
 میداد بدست خط میرسد بعد از آن کاغذ دیوان و کن و اذان  
 بعد کاغذ نجشتی الممالک از آن بعد میراثش و غیره و بعد  
 دستخط کردن کو اغذ و قاتر یادشاهی متوجه بود کو اغذ و دیوانه  
 خانه و خانسانانی و غیره کار خانات خود می شدند و میفرمودند  
 اول کار آقا بعد از آن کار خود چون این کس فروتنیات  
 و غیره متعلقه بصدارت بکمال استیجاب مطالب خطی  
 شتعلیق بر شیب میرضیا را از خیرین خان مدد رنوت

چا که از ان زخم  
 لمو لعمرو  
 بصیدگاه جهان نابیا و حوصله  
 لکچر و قاتی بکلیب بزم آورد  
 ۲۵

مقدس و است که  
 چون بدست رسیدن خیرین  
 به خیرمایه سعادت پرورانه  
 آب صفای طبیعت و آتش  
 چیست کفر سوزی و خاک بشت و  
 دولاوری و دفاک بشت و  
 دفاکار رفت قدسیان  
 و لقا شرف و انش این  
 ان تهنی لکچر  
 ان تهنی لکچر  
 ان تهنی لکچر

10

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور بچینند و غیره  
 حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فردی که از دفتر  
 صدارت می آید قطعه میر علی است روزی خانم کو  
 عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد  
 مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان  
 است و جد بزرگ و ارما است که از سمرقند آمدند بایخند  
 عظمی سرفراز شدند و پادشاه را کمال عنایت بحال  
 ایشان بود و صدارت را بقدیم پرویز داشت نامی خواهم که  
 مهر نام ما بالاسنه نام شما باشد و پان بهم بد نماست پرویز  
 شما پرویز و دیوانه رفقه باشد و بر طبق آن سند بعل آید  
 و مهر ما بر هر دو پروانه بالا عهد دیوان پادشاهی مضایقه نیست که کلام

در این غنچه طلعت جهان از رخسار  
 ساقی نمانش از خماسین عطر  
 نشان سپید و مشهور  
 صفاتش مطابقت اسم  
 و سخی بیان می کند زبانها  
 ۲۶  
 وقت ذکر خیر اوست  
 و بهار امان دلا و محبت او  
 بهر کس  
 تخم چنان بکیناست که در  
 تابلیت چنان با هم  
 ای صفات او چو انوار نجوم  
 در یک احاطه

چرخ آفتاب و اخلاص  
 دولت سنا به پیر و علم  
 انصاف است و است و علم  
 یک دولت است و است و علم  
 حسن و حسن و حسن  
 او که از نیک و نیک  
 دولتش و نیک و نیک  
 دولتش و نیک و نیک

با حق بر سادات فطرتش  
 بیست و یک  
 با حسن نیکه که از راه گمانا  
 گرفت از طاعت و است و است  
 فطرت و نیکه که بر

وزیر پوه ایم و احکام شاد و باب دریافت اراضی خارج جمع  
 بر جمع زمین داران باشد و چنانچه زمین از آنها گرفته باشد  
 و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فروخته نوشته  
 طلب داشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر  
 دو دیوانی نیز کیفیت بدقت و صدارت داده باشند چنانچه  
 تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چند بعد  
 ایشان همین ضابطه ماند بعد بر هم خوردن قتل روز سه  
 میر ضیاء الدین خان صدر فردیومیه بسم الله شاه  
 نظر بقرب وقت برخواست در بار و تاکید حضور و نبودن  
 احقر و در بار بخاطر خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده  
 فرمودند که ام کس نوشته است عرض کردند علام

۲۵  
 عالم خلق عالم خاصه و عامه  
 اهل کمال چنانچه هر سال است  
 که بعضی از اینها هم و است  
 و غایب است ایشانست سطوح  
 نیز قهر بایشانست ظلمت که در  
 از سطوح و بهار و است و

علم ادا از حلقه روزگار است  
 برایش شگفته که در  
 برایش شگفته که در  
 برایش شگفته که در  
 برایش شگفته که در

این کارخانه در ملک الی  
 الی حیدره اگر چنان جهان  
 در اخلاف احوال منوط  
 مریوطین و شفقت جهان  
 به درون کارخانه ابرو  
 راکم بسیمه عالی غنی

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بودیم  
 طعام خوردن از غلام اجازت خواسته بجانم رفت  
 فرمودند از خانه او نویسیانیده می طلبیدند هرگاه شما  
 فردی نبویسند و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته  
 فراموشش کنند و از پیشگاه ما اجرائی آن استفسار میام  
 و او از نادانستگی جواب نداده سرشته دفتر کجا میماند  
 همین قدر گفته فرود مذکور ببردیم ما ششم سپردند که بخانه پیشکار  
 رفته این را نویسیانیده بیا را منتظریم و خود قلم برداشته  
 در انتظار شدند و دست از کواغذ دیگر کشیدند مرد  
 ما ششم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بستند  
 و در کمروه حاضر آمدند و تار سیدن و حضور فرد مذکور

این درجه بنامند  
 اسطوره ای میسر  
 می شود و تا غلایق بیار  
 آفاق منون الطاف و  
 اشتاق بنامند قرار

به چار باش  
 و سلمی دست نبید  
 کوه  
 به عالمین مهر چشام  
 که نور تجریر کائنات عالم

ریاست حق او باشد که فکرت  
 بود مصروف لطف تو  
 بهر چه قصوی رسید و  
 در خطرات امور با شکیانست  
 راسته غیر شکیانست

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 و الصلوة والسلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين  
 و بعد

که یک سطر زیاده نبود نوشته بدست میرضیاء الدین خجین خان  
 و ادم و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کردید  
 لازم آمد که کار پیشکار کند آئینده احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده  
 باشد موافق مصراع مشهوری که کار خود کن کار بیگانه مکن  
**ضابطه** بعد از آن بر حالت کردند حاضران در باب  
 که باین کس رابطه سورت داشتند نزد ما آهسته مبارک  
 گفتند که عسی بشما شده با هم خنداکردیم و گفتیم که تربیت  
 یافتند جناب خان صاحب این میرضیاء الدین حسین خان  
 ام از ما نمیکرد اخی نخواهد شد شما را این شیوه مبارک باشد  
 عرض اهل دربار با هم محبت ما بود مراقب ایمی کردیم لطیفان  
 تمام از چشمتی و بدگوی بود زیرا که آقا انصاف داشت

و او را در دست استعدا و بلند خط  
 و او را در دست استعدا و بلند خط  
 و او را در دست استعدا و بلند خط

۲۹

سلفی برداشت  
 خود دیوانه حسن و کمالش

سپهائی محویش ماه رایش  
 زردی حیرت آینه شود آب  
 اگر این صفائی دین فواید  
 همان قدر آری که

و بعد از آن قدرش بود  
 ای کسان در کار را  
 و ما فخر و ادای از راه لای  
 و ما فخر و ادای از راه لای  
 و ما فخر و ادای از راه لای

و در آن اگر در علی غفله زده  
 و در آنجا بقدرت خدای قادر  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش

مردم صاف سینه آشنای پست بودند آنکس  
 عالم دین ملوک و کهنه ضابطه کس که از حضور  
 تغییری کردند پیش از در بار چو بدار حکم بادی رسانید  
 که شما امروز در بار حاضر نشوید و ازین حکم تغیر  
 دریافت می گردید و منصوب را خلعت رد و بر روی معزول  
 نمی دادند تا انفعال تغیر کردند در عهد و پیمان  
 را هم دامن تغیر بپیکاری صدارت ازین عاجز  
 و بنام کنش بند نامی قرار یافت و در بار آصف الدوله  
 مرحوم نیمه استین خلعت بپیکاری و در دست پند مذکور  
 پشانیید و چو بدار با یک زد که فلاتی به پیکاری صدارت  
 هر از گذشت سکه حاضر در بار بودم این خوف شنیده

و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش

و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش

و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش  
 و در آنجا می آید تا جوش

اینجاست که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

بشاهنواز خان که آن وقت در دربار شاهنشاهی بود گفت  
 که ضابطه دربار آصفی اینست که مغزول را حکم می شود که  
 در دربار نیاید مگر حاضر باشم و تربیت یافته جناب مغفورم  
 پاس قاعده سحر کار کرده بخانه میروم شاهنواز خان این  
 حرف شنیده گفت با شما میروم و اس گفته خلعت  
 موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواهد شد از یک  
 دست گنیش بیدار نیمه استین بدر کشیدند و آن  
 در بار پهن بهیچ کی تمام گشت روز دوم بدر بار حاضر تیار  
 شاهنواز خان چو بدر فرستاده مارا طلبیده آشفته و رام  
 و اس را گفته خلعت استقلال باین ناکاره بخشیدند  
 و در و کالت خود مورد التفات داشته پیشکاری بخشی

از نامی منظم زیاده از گوید  
 از نامی منظم زیاده از گوید  
 از نامی منظم زیاده از گوید  
 از نامی منظم زیاده از گوید

۳۱  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

الحاکم اکرم هم ضمیمه یک کاری صدارت فرموده تفصیلاً  
نواب مغفرت مآب اگر مزبور در حال انگیس بود و بسا اوقات  
بصدور شقه های مستخط خاص سر فرازی گشتم و نواب  
شهید نیز همان مراعات میکردند و بعد روانگی مسجد  
دایم صدر حضور قبله داری بکانه نیابت صدارت کل متقل  
باین کس تفویض شد و بعد از آن بمرور و پیوسته صدر را  
خدمت کردم و تجویز صدر بر اسرار احتقر بود و در قیام  
تمام احتقر العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن کس بهر جا  
صاحبزاده یعنی محمد میر خان صلابت جنگ و نیز نظام علی خان  
اسد جنگ و میر شریف خان بکالت جنگ و میر غل علی خان  
ناصر جنگ از دست صدارت منحصر بر اسرار احتقر بود

خداوند صاحب غنای بی پایان  
 باریک بینی و دقت نظر  
 که در خلقش حکمت و تدبیر  
 و در کلماتش لطافت و آراستگی  
 و در صفاتش کمال و جلال  
 و در افعالش شرف و عظمی  
 و در خلقش کمال و جلال  
 و در افعالش شرف و عظمی

و سبق هر روزه اینها بقید تقب و تعلیم بعد هفته و دو هفته حسب الامر  
 نوشته بخند و میگردد اینم میفرمودند شخصه که ترکی دان خوب باشد  
 پیش آرایه تا از و مکالمه کنیم نواب مغفرت آید زبان  
 ترکی بفصاحت تمام می گفتند و کلام با امر او بار و زبار بود  
 ضما لطفه مثل عا گوینان خیرات طلب هر روز اول و در بار بنظر مبارک  
 می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام برائے کتختنسی صیه  
 و حج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر و در بار بود  
 که سی چهل هزار روپیه بار باب استحقاق سوائے  
 و سخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد نقل - روزی  
 عنایت الله محتسب پرگنه را بجنی سرکار جالنه صوبه و رنگ با  
 را در وجه که طالب علمان بملازمت رسانیدم چونم طالب علم

نیازمند نیست و آراستگی  
 ریاض نفخه و شرف  
 آراستگی و صفات  
 حاجت مند و آراستگی  
 استایلگی و زنده و آراستگی

و سلیمان در این باب  
 گسری موریم ارجوزی  
 صفحه طرازی و شایسته  
 اغراض که قد و نشان  
 هم در اعد و مقداری

نفس و اندیشه و در  
 ایضا که در این مریض  
 و صله و در این جهان  
 که این دنیا بنگهد و اعتدال  
 که این دنیا بنگهد و اعتدال







سرب نوید بی بدوی  
سره داری سالی  
من الخطاط در بنده کمال  
عاطفت نوا سبب صغیر  
سنتی المله ترا به وجعل  
الجنة ضواء اوقات زندگی  
را صفت گلشت بهشتیان  
و  
نموده و در مبارک جلال و  
قمال بعبودیت و زودات  
کارخانه به پای و در برابر پادشاهی  
سید سوار رسید به جلال و  
خدمت از شانی اولست خدای

عین آبادی است خزانه رکاب که بالفعل بنجاه لک است  
اونی واسطی می آید و خزانه تحویل ساهوکاران نامعلوم گمان  
کرد و دارند و هر ساهوکار را لک پتی خیال می کنند این  
برائے آبادی شکر کافی است و اینهمه صرافه گو یا کیسه است  
هرگاه میخوانم روپیه خالص بیدر و سهر سهر که ده میدهند دور  
روپیه مانع نقدی رکاب احتیاج غش و تفاوت و در کار  
بسیار است ضرورتاً چند لک همراه میدارم و زیر مخارج  
کر ایة آن میشوم چه کنم که ساهوکاران زیاده زر قبول میکنند  
والا این زر موجوده هم سپرد ایشان می کردم که نوکر  
بیدر ماهه اند و از اساسه و اسباب و اطلاق زنجیره ضایعی  
با خود دارند و از آدم خبر روپیه الهه عزت اینها دیگر است

۳۷

علاوت به خورشید افسون باد  
و سهروری در فضا ساری  
عجم ساخته دیدن بهیب از تو  
استحقاق در مضار و اعیان  
سکالی لوا به جایعت بیعت  
و قفا افزانه و زده حوصله اش از  
عظم حبت اهل بیت ۲

بسم الله الرحمن الرحیم  
سین و نقیض و سلمه الذی  
نسب بهجت بهشت و اسطر  
بکمال افض بر کینه است عذر  
سکالیه حضرت امام موسی کاظم  
علیه السلام و التمس



در اثنا سواره نطفه شکب  
دست افغانه گشته شاد از اینجا  
که او پینت دیگر بود را  
سلطان سال بودم بپسندیدم  
نشست و از حضور احتشاده  
بادست او باغافه نصب  
خطاب آصف الدوله نطفه شکب  
بپایه ایستاد یافت و ثانیاً لفظ  
امیرالملک افزوده شد

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق  
بر حضرت است احتیاج تسک ندارد گفتم زر تصدق بسیار  
منی و هم قرض می خواهم تسک بهار نداگر طفر باز گشتم او میگویم  
والا نه برائے خدمت نما ایند بهر طریقی همان زمان زر  
حاضر کرد و در شب نیم ماه تقسیم کرده صباح آن یا حریف مقابل  
شدم و بات هزار کس مملوک به دوازده هزار لشکر فیر و  
یافتم و غنائیم فراوان بکنت حسن نیت بدست آمد  
ز بهر چرخان مانوده تسک گرفتیم و مدت العزیمین خدمت و در  
نقش داشتیم روزی نامبر و به یا معرض معروض شد  
دیدم که جامه ضایع از بافته بهر و بیج و بر و وار و بردامن او  
دست کرده قاشش آن در یافته پسیدم که بچند خیده اند

۳۹

عالمی متعلقه صفی (ع)  
فصل اوله و فنی خان بهادر  
فستوره جنگ خوانه کمال نام  
بنه پیشتره شیر بهار الدین بچند  
است پدرش میر عقیق نام دارد  
سایه سیدنا و سال

که از صفحه اولت بنفوس است  
مویه بخاورد نمود او بی نهایت  
در کسبه خاوند از انظار بهر و  
در علی می آید و درم از اقل  
بزارستان و لغویت برادران  
سعی بلخی نمود و قضا قرا



ایمان بکلیک و کتب سید  
و باراده نوکر ی بکلیک است  
نواب مستحق کرد و چون آثار  
لباقت و خوش فطرتی از ثانی  
حاشی و اخراج بود با و استفسار  
نمود که خبر است از نوشت خانه

و در محل خزانه زر سرخ و جوانمیر بقدر مناسب درشته  
باقی تحویل اهلکار خانه میشد و تحویل و بیات و پرگنه میرید  
و زندگانه در سرکار می آمد و آنجا جمیع می شد و در  
جمیع بلا و خزانه سرکار و کار خانه سرکار محسوده  
می ماند تعلقت از آن هر جا جمع می شد چنانچه ماه به ماه سال  
بسال بدست حضور میرسانیدند ضمناً بطمه و در سواری بابا  
اسپه با طعام و قهوه بخت می شد و در باد و چرخانه چند حصه  
امداد غله خام بر است بعضی بنودان مغرز معمول بود  
و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضمناً بطمه  
جوانان چوکی را آب و طعام و در وقت از سرکار می رسید  
نقل و قیته مرد سپاهی پیشه کسب آب و خور از دار

از لفظ کم بیش چه بوده  
در بیان نیست یکصد  
و او که کم بیش  
یعنی این امر  
از لفظ کم بیش چه بوده

۳۱  
جوانان نکته بی عرض نمود  
که یعنی از فضل کم از چهار  
بیش نواب عالیجناب  
از جواب پسندیده آن  
جوان خوش تفریح  
مسرور شده بخصار محفل  
فرمودند که این نکته غامض  
امر و زبان کلمات این جوان  
شایسته گفتار و دید میرسد  
از این نکته بیان جان و دل  
آری که این نکته  
آدمی که این نکته  
آدمی که این نکته  
نقدی می باشد و قضا

از سر کار در صوبه میرید  
 به ارگه و از ارگه در سر کار  
 مقرب بودند و زر در پست به  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این د  
 محمد باور خالصه شمس و عال  
 باید پست زر که چه رسد

ماه بیای به تنای و تصرف متصدی بانها میرسد و کیل جای  
 میرسانید احتیاج خود نگار با طلب منصب دار نمیشد محاسب  
 و کلا پیغام میکردند که اگر چیزی برای خرج مطلوب باشد  
 از ساهوکاری آورده رسانم و گماشته تان ساهوکاران  
 جای خاری زر گرفته می گشتند که اگر صدی دو صدی مطلوب  
 باشد حاضر است ما را با قسط در ده پانچ و طغیل صاحبان ما را  
 هم نفع از چهار آنه دو آنه شود و زر آن وقت بر تسک  
 خشک با اعتماد تو کری سرکار فی ششش آنه یا هشت آنه  
 بدو بنت زر را در گلو سپاهی می چپانیدند و کسر میگرفت  
 جاگیر از سر کار کمتر اشخاص را می شد و بدون ضابطه منصب  
 و سپاه منشی و تنخواه دیوان باوشاهی یکو جب زیر میسر

فی نفس بودند قلجی شود کن  
 منصوب بر است نگار شد  
 خزانه اطراف و گذشت  
 ناموس در وقت محوب  
 و حفاظت مواشی و پیش  
 ۲۲  
 است محاذ است  
 پس در آن وین  
 ساز گو با از جمع است  
 دست برداشته و نشین  
 آمدیم به طلب  
 تحصیل کل بعد از آن  
 اکثر سپاه و زر در

از سر کار در صوبه میرید  
 به ارگه و از ارگه در سر کار  
 مقرب بودند و زر در پست به  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این د  
 محمد باور خالصه شمس و عال  
 باید پست زر که چه رسد

اینست محصول با خود سید داشت  
 بعضی می کردند و کتبی هم نوشتند  
 اینست که حاصل یکجا از قضا  
 و به پوره داران تاکید بود  
 و به غلطی تنگ بازی یا نقطه  
 اندازی در راسته و بازار  
 نمکند می فرمودند شغل تنگ  
 بدترین اشتغال است  
 فساد و زور از بازار بیجا  
 با کسب سواره و غیره  
 بازی و بیع از و حام دارند

احیاً آذری شود سرخ بهم رساند والا نه نشان کند  
 صاحب بطمه پوره دار پوره شب گشت بذات خود کرده باشد  
 و خبر خانه بخانه در چپو تره کوثر الی خاکروبان شهر هر شام رسد  
 و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف  
 که زبانی هر کار را و از دهر جا از هر کاره مانع ناکند شهر  
 و ریافت بطور لغافه بهم خود و در حضور فرستد و در و از  
 شهر بچک را از سوار و پیاده فراحت نباشد و صاحب جمعیت  
 پیشتر عرضی کرده با تصواب و کیل خوب آید و برای استقبال  
 و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا رفت  
 بملازمست میرساند. ضابطه بر چوکیات فرا حسم از کسی  
 نبود و اگر منصب داری یا صاحب شخصیت چیزی از

هر چند خدنگار ان باینها  
 گفتند از راه کناره نشاند  
 براس رسته و باره کاند  
 دستار و جامه خود و بر باد  
 می دهند و بناموس غیر  
 و ساد می کنند خود را در  
 گرما بلند یا پاک میسازند  
 اگر روح غالب آمدند  
 تا خوشی گفت است و اگر  
 تنگوب شدند اند است  
 به ندر میشود و نقصان یابد  
 و شهادت همایه بود



که در غم از آنجا که جعفر علیخان  
 جواب بایست که در وقت خوشتر  
 عامر بایست که جواب بدهد  
 جواب بایست که در وقت خوشتر

و قمر لباش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت  
 و رتبه که با مردم ضابطه عامل معزول بدون ادانی مجامعه  
 ملازمت نمی کرد عقب بکری فرو می آمد و با متصدیان  
 دیوانی رجوع شده محاسب به واده مار غلطی بهر دیوان  
 کرده با استصواب او ملازمت کرده بکار دیگر می فرایید  
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او سلم نمی ماند  
 و قتی جعفر علیخان عامل کهم معزول شده عقب بکری  
 می فرود آمد و پوینچه را با ادنی الحکمه درت بود و مطالبه  
 قریب و رکاب روپی را بر او ثابت کرده چه مطالبه یکم  
 او خشیج وار و در قریب و رکاب روپی نوشت  
 چون درین باب دستخط حضور نبود متصدیان بدینوسیله

حالت معزولان  
 پوینچه ضابطه معزولان  
 پوینچه ضابطه معزولان  
 پوینچه ضابطه معزولان

۴۵

مرد آدمی مرد آدمی را  
 معزولان ضابطه پایی را  
 پوینچه ضابطه پایی را  
 پوینچه ضابطه پایی را

که از متصدیان خبر داری  
 که از متصدیان خبر داری  
 که از متصدیان خبر داری  
 که از متصدیان خبر داری

بمانند که هم بنیان رب  
 ام سفاط الجلا جلا شری منظر  
 بنیادی بیده می گفتند که درین  
 نیکو نیاید و آری  
 فی کونین که پادشاه  
 به سادانی زمین دقانی

و قوالان سناناے خود با خود دارند و بر پاکی و فیصل  
 این مردم را اصلا پروا نگی سوار ی نبود ضابطه دار و  
 فیلمانه فیصل خبر پروا نگی حضور و رشادی هم نمی داد چه جائی  
 وقت دیگر و فیصل مست را دور از آبادی می بستند  
 ضابطه شرح غلات هر هفته رخصت قرار داده و هر  
 را تا کید کرده بحضور می گذارید و هر کاره اخبار و اسقعه  
 می رسانید اگر تفاوت در وزن یا فروخت ملاحظه میشد  
 یکروزه و رخصت میس تا کید میرفت یا چو دهری را خرمیوار  
 می کردند و تاراجی دوکان او بهی می آمد ضابطه  
 در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احمد را حکم  
 قتل نه نمود اگر در سالی و دو سالی مجرمی واجب القتل

روز سافیر بشت یاد دارم  
 سواد نواح بدو در خان و عمار  
 در لشکر زلم نمود و نواب  
 سائبان انجمه گفته اشاده  
 ۴۸  
 جانب آسمان چاه سیکو  
 و شکست فراوانی و در  
 زبان و آشنایان چو کی  
 گفته کرد و خانه چو کی  
 است و اینهم

است و اینهم  
 در فکرت وقت تمام می  
 بود از اینهاست و منور  
 و در فکرت تمام می  
 بود از اینهاست و منور

سبب خفاں در چهره بختی  
 در دامن می کنند و خفته می گردانند  
 می کشد سبب چهره را گیسوی  
 و دست قطع نمیشود و عجب  
 می کشد سبب چهره را گیسوی  
 و دست قطع نمیشود و عجب

از زبان سیرت این را  
 فرمودند بکشت این را  
 سبب خود چرخ این را  
 نمی دار قطع نمی  
 می کشد سبب چهره را گیسوی  
 و دست قطع نمیشود و عجب

هر کاره آمده ظاهر کرد که نزدیک لشکر چند ویه افتاده اند  
 چپرا آنرا آتش زده اند این دو دوازده جاست فرمودند  
 اهل چپرا که اند عرض کردند خوف لشکر مردم آنجا خانه نگذاشته  
 گر خیمه اند فرمودند سیرت که جاست چون زیر شامیانه  
 دیوڑھی حاضر بود و بر آید فرمود چرخ آتشی میکنند که چپرا  
 خالی بیگانه را آتش زده اند و اول فرود آوردن لشکر  
 درین جا چپرا فرود بود که بابل و به تصدیع رسید  
 بخوف نا آواره شدند او عرض کرد آب جائے دیگر  
 نبود لهذا لشکر آنجا فرود آمد و برائے نگاهبانی چپرا  
 سواران و باندان تعیین اند اما مردم لشکر سراسر  
 خیره اند ضرب قهقی و تازیانه بخاطر نمی آرند و بطبع ماکین

۴۹

دوست مردم را  
 شلغم پیاز تصور کرده است  
 که ماکین سال نو می دید بسیار  
 بان لحظه او را که بکشد گرفته  
 بیرون سر آید که در خور و بداد  
 سقایان حکم کردند که بر چپرا  
 در شک آب اندازند

در طرفه العین آتش  
 در پشت و از آن روز  
 آتش زده نذر می کشد  
 در شک آب اندازند



مازه نکر خوانند

پیش

حالی از دست من در ناله ام

من در دست خویش بن در ناله ام

دیان نواب اگر کسی بنظر غور

و ادشما پروه داری این سر نمایند و بکنی نگویند بعد بدت  
این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید  
همیشه یک خروار ریگ در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان  
می گفتند نواب آن ریگ را فرشتش کرده شبانه نماز بر آن  
میخوانند و الله اعلم روزی سواری مبارک  
بر ناله تنگی گذر کرد و آنجا بهیر شد گذر داشت خود چپاش  
و دیده فیل را استاده نموده تماشاخانه عبور مردم از ناله  
می کردند اتفاقا گاوپیر زالی در میان ناله افتاد و با نواب  
چار چشم شده اشاره کرد مردم سواری دست بدست  
آن گاو را برداشتند پیر زال افتاد و ششام گویان  
روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرد این بیت

۵۱

مضامین خود را شایا که در مرز آباد  
می گفتند و عرض می کردند  
من را می نمودند اول حال  
تخلص بود بعد از آن آه تصف  
شمار دادند چون بیت

دکن با موردند داشته عادی  
شد دوم مرزا که دند مرزا  
در جواب این بیت نوشته اند

دینا که دیند خرم بر خاوش  
من بسته ام مقامت پیکر خرم

نواب خجابت مرزا را بار رسالت  
نایب خجابت مرزا را بار رسالت  
نایب خجابت مرزا را بار رسالت  
نایب خجابت مرزا را بار رسالت

و کثیر بیان و مری و دیار است  
 و از شها قهرش کمتر بود و بهر  
 این کرده این قولان او بسیارند  
 ضابطه در کتب خانه تالیف  
 بود که مسلمان اطفال  
 از اول رانند و در

نمی نوشتند عمده ترین آن دو رخا صاحب و رای صاحب بود  
 باقی با بلفظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال  
 بجز نواب صاحب و دراجه صاحب از هیچ خانه یافته  
 نمیشود و رخا آنکه او نا نوکر لاله و مل آن وقت میداشت  
 نواب و دراجه مله آیند و رئیس نیست فاکتور و یا اولی  
 الا بصرا تا آب مان همان زمین همان معلوم نیست کت  
 کجا رفت آرد هم بطلب تا کید بود مردم هندو رسم ایام  
 نشاط خود شل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم  
 زیاده از سه روز نگذشت و محضی اگر در خانه طول دهند  
 نمی شدند خوابات خانه و مال را دیهار حکم بود  
 بیرون شهر باشند و اگر کارانجامست نه زبان گوان دروازه

و کثیر بیان و مری و دیار است  
 و از شها قهرش کمتر بود و بهر  
 این کرده این قولان او بسیارند  
 ضابطه در کتب خانه تالیف  
 بود که مسلمان اطفال  
 از اول رانند و در

کت هندو در  
 طعن بخواند مضائقه شد  
 ضابطه و کالت پیش  
 ضابطه مضائقه شد  
 اگر بهین باشد مضائقه شد

از ارباب و قوم با نیت  
 و کثرت نبود و نمایی  
 ضابطه آری مسلمانان  
 در وقت بیخوابی  
 و کثرت نبود و نمایی  
 ضابطه آری مسلمانان  
 در وقت بیخوابی

در مکه که فارزند و شتان  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست

در مکه که فارزند و شتان  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست

در مکه که فارزند و شتان  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست

در مکه که فارزند و شتان  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست

در مکه که فارزند و شتان  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست  
 خاندان نوری را در خاست  
 سر و بطن ایستاد و در خاست

تخمیری که استند و بسا عونی  
و بشیر و غیر آن خدمات شریفه  
دانشمندی و بیادین و نوادین  
طبیعی و غیره غیره و غیره  
که اینجا از ابر و اوقام خود را  
و معاشی و مسند و شاهی  
۵۴  
یازده و یک و شرف اندوخته  
از انبیا و اوست در نیای  
از جان غنی و  
از اوست و  
از اوست و

خواجه می فرمودند ملک و دولت با عانت و لشکر پانصد و هشتاد  
 سیکه لشکر و قاع و قوم لشکر و نالت که در این شهر است چوگاه  
 این لشکر را بهریت نمی باشد - ضابطه در شهر است  
 عده مثل اورنگ آبا و در این پور اجبار نویس و واقعه نگار  
 و سوار نگار و خطیب نویس و نایب دار و قلم کار و مستور و پورند  
 و چهاردهی لشکر بوبت نبوت در جاسه مختلف می شد  
 و ستم گوی از هشت ماه زیاده نمی شد و بر موسم چهاردهی توقف  
 یک لحد در مراجعت روانی داشتند و قلم صحابه گدشی  
 نامی که بحام نگر شربت دارد و قریب شش ماه کشید و موسم  
 چهاردهی بر سبک کم کوچ از اینجا فرمودند خیر خواهان دولت  
 عرض داشتند که این قدر مدت با این چشم بجا صره یک

پیرایه می فرمودند ملک و دولت با عانت و لشکر پانصد و هشتاد  
 سیکه لشکر و قاع و قوم لشکر و نالت که در این شهر است چوگاه  
 این لشکر را بهریت نمی باشد - ضابطه در شهر است

عده مثل اورنگ آبا و در این پور اجبار نویس و واقعه نگار  
 و سوار نگار و خطیب نویس و نایب دار و قلم کار و مستور و پورند

و چهاردهی لشکر بوبت نبوت در جاسه مختلف می شد  
 و ستم گوی از هشت ماه زیاده نمی شد و بر موسم چهاردهی توقف

یک لحد در مراجعت روانی داشتند و قلم صحابه گدشی  
 نامی که بحام نگر شربت دارد و قریب شش ماه کشید و موسم  
 چهاردهی بر سبک کم کوچ از اینجا فرمودند خیر خواهان دولت

این کلام است در بیان  
 ستم که در این دنیا  
 بر این مردم است  
 و این کلام است در بیان  
 ستم که در این دنیا  
 بر این مردم است

بود و در این ستم  
 بر خود دولت جاری می شد و کین  
 حاضر و محکم می ماند ضابطه و قاعده  
 افتاد هر کدام احکام حضور بر قاضی کریم الدین خان قاضی بلده  
 می رسیدند قاضی را نظر با حقائق حق و حکم تامل و توقف  
 بود که درین اثنا لشکر فیروزی وارد شهر گردید قاضی شرف  
 ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمه از قاضی نمود  
 قاضی بیان واقع آنچه صورت مسند بود ظاهر ساخت نواب  
 فی الحال درین امر و هول شد بقاضی فرمودند هرگاه دور بودم  
 آن صاحب خبر دیگر می شنیدند و الحال که بلدش می پرسم  
 خبر دیگری فرماید چه در خواهد بود قاضی گفت من گاه

افتاد و یک گاه من  
 در این ستم  
 بر خود دولت جاری می شد و کین  
 حاضر و محکم می ماند ضابطه و قاعده  
 افتاد هر کدام احکام حضور بر قاضی کریم الدین خان قاضی بلده  
 می رسیدند قاضی را نظر با حقائق حق و حکم تامل و توقف  
 بود که درین اثنا لشکر فیروزی وارد شهر گردید قاضی شرف  
 ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمه از قاضی نمود  
 قاضی بیان واقع آنچه صورت مسند بود ظاهر ساخت نواب  
 فی الحال درین امر و هول شد بقاضی فرمودند هرگاه دور بودم  
 آن صاحب خبر دیگر می شنیدند و الحال که بلدش می پرسم  
 خبر دیگری فرماید چه در خواهد بود قاضی گفت من گاه

در این ستم  
 بر خود دولت جاری می شد و کین  
 حاضر و محکم می ماند ضابطه و قاعده  
 افتاد هر کدام احکام حضور بر قاضی کریم الدین خان قاضی بلده  
 می رسیدند قاضی را نظر با حقائق حق و حکم تامل و توقف  
 بود که درین اثنا لشکر فیروزی وارد شهر گردید قاضی شرف  
 ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمه از قاضی نمود  
 قاضی بیان واقع آنچه صورت مسند بود ظاهر ساخت نواب  
 فی الحال درین امر و هول شد بقاضی فرمودند هرگاه دور بودم  
 آن صاحب خبر دیگر می شنیدند و الحال که بلدش می پرسم  
 خبر دیگری فرماید چه در خواهد بود قاضی گفت من گاه

بود و پس از آنکه بایکدی رسیدند  
 در پیشگاه پادشاه حاضر شدند  
 و در پیشگاه پادشاه حاضر شدند  
 و در پیشگاه پادشاه حاضر شدند

صفا بطور آداب سلطانی بهیچ وقت فوت نمی کردند چون فرمان  
 صادر می شد در فرمان باری رفت با آداب تمام فرمان می گرفتند  
 و دیوان با و شاه می گذرانید فرمان از دست دیوان گرفته  
 آداب بجا آورده بر سر دشته بدولت خانه مراجعت می کردند و  
 تمام خلق ششم فرمانرا بر سر خواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و  
 هر کاره بادشاهی کیفیت راه حضور بادشاهی نوشتند و بر  
 خطبه عیدین در عید گاه بجا کم هرگز نه قاضی آنجا تاختید بود  
 و خود بجلوس سوار شده دو گانه میخواندند و می فرمودند و رفت  
 درین است و نذر عید از حضور باشخاص مخصوص گرفت باقی را  
 می فرمودند بچو دهری پان بدیند و نذر معاف است و بنا عید  
 زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار بهمین قدر

۵۷  
 که در وقت گاه جهت عید  
 در در حالت پادشاهی بودند  
 و در حالت پادشاهی بودند  
 و در حالت پادشاهی بودند  
 و در حالت پادشاهی بودند

فصل در آداب حضور در پیشگاه پادشاه  
 در وقت عید پادشاه میفرمودند  
 و در وقت عید پادشاه میفرمودند  
 و در وقت عید پادشاه میفرمودند

بایست که هر کس که می خواهد به کمال برسد  
 باید که در این راه از هر چه که مانع است  
 دوری و در این راه از هر چه که مانع است  
 دوری و در این راه از هر چه که مانع است

بهر کسی که غایت می شد تاکید بود که هر کس  
 طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدمی رفت  
 بعضی را خدنگار و برخی را چوبدار و بنده را و پلیس و اکثر  
 بایست طلب مامور بود و خطبه بر دست در قفس بند با مامور بوده  
 شاد و بست می کردند و احدی کاغذ بخانه نمی برد و کچری در  
 خانه نمی کرد و اهل مطالب را سرکار در بار بود و بس  
 ضابطه خیمه های دفاتر پادشاهی که عبارت از دیوان کهن  
 و بخشی کهن و میرانش است سرخ از کهار و استاد می شدند  
 و لال کچری نام داشت و اوایل کاغذ این دفتر هم سرخ بود  
 و اسم نویسی منصبدار بر کاغذ سرخ و افشانی می نوشتند  
 و این همه کچریها متصل با کارخانجات خود فرد می آمدند و خواه

بود و عزل و نصب اینها قریب به ۴۰ سال  
 بایست که در این راه از هر چه که مانع است  
 دوری و در این راه از هر چه که مانع است  
 دوری و در این راه از هر چه که مانع است

و نسبت نام هیچکس را  
 سکار مارا در حق دادند و نام  
 سکار مارا در حق دادند و نام  
 سکار مارا در حق دادند و نام

این را این کایت که  
 از این کایت که  
 از این کایت که  
 از این کایت که

این را این کایت که  
 از این کایت که  
 از این کایت که  
 از این کایت که



که در کمال خدمت و فیض قدم  
 پیشتر گذارو تا که بخواه با این علم شود  
 نوابین را استاده کرد  
 سپاهیان و من کرد حضرت  
 دایم خیمه می شوند عرض ملک  
 عاریت بهین باز زیاده داد  
 ۶۰  
 بفضله خانه محراب است نواب  
 فیض الوصول شما بجا است  
 فرموده بفرشته و عیون  
 عرض کردند از کجاست که گواه  
 عرض کرد که شماست که گواه  
 خواهم است و اگر فرموده گاه  
 اینها معلوم است که نویسنده را  
 منظور باشد که نوشته میگیرم  
 درست است که بگویند نواب  
 حکم و آنچه از ایشان نایب از شما  
 سپاهیان از کجاست که بگویند  
 روان شده نواب سپاهیان

سپاهیان است که حق خود را بر سر دار به واسطه بخشی و متصد  
 گیر و امروز بخشی اعقب مانده است مافیل نواب استاده  
 گردیده خواه میگیریم بهین اراده سپاهیان به پیش نواب آمده  
 سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدار سلامت شادی صمیمی  
 داریم از خانه خطرسیده مدت شادی قریب است ما را انتخاب  
 داده رخصت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضر نیکی  
 شویم نواب فرمودند بخشی خود بگویند گفتند نوکری نواب که دهیم  
 از بخشی چه کار فرمودند به تصدیق گفت حساب خود نمایند  
 گفتند حساب تمام سپاه در حاشیه و من حضرت است که بفرموده  
 در سر کار نمی دارند انتخاب و ما هم در سر کار است و من نواب  
 گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند پشیمان چه جاست

فرموده که بگویند نواب  
 فرموده که بگویند نواب  
 فرموده که بگویند نواب  
 فرموده که بگویند نواب

نقدی خواست باز ایشان را  
چنان بگوید که آدم صاحب  
حیات نایب است و من از  
سپاه خائف نمی ترسم  
وقت مصاحبه بنواب غوثی  
من کرد که این همه افواج مشیم  
بود و پیشکش فرمودند و غوثی  
را در همه از دور من و غوثی  
وقت جنگ بیچ کجایم آید بگو  
دو تاسه غالب و غلوب دیده  
است غارت بنخلوب می نمایند

باز که می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد  
نواب فرمود ناخوشش فرمود خانه شماست گفتند حضرت  
سردار اند فیل روان گشت چون بنجیمه گاه رسیدند ابو الخیر خان  
آمده سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم  
رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابو الخیر خان گفت مصرعه  
نازبران کن که خریدار تو باشد نواب فرمود تا باین پیمرگی  
ابو الخیر خان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام  
حکم شود که آنها را بر سر اسبند تا آیند کسی قصد این شوشی  
گفتند فرمودند مصرعه و غوثی است که در استقام نیست و باز ردا  
از آن معذرت خواستیم گفتیم که خانه شماست هرگاه

ابو الخیر خان بهادر امام جنگ از شیخ زاده داسه فارسی است - نبش شیخ خدیو الدین جنگ گیر

دو وقت فرودشان آب مصفا  
یکه خاصه اول حصه ایشان است  
پس اینها را با یکدیگر و آن دو دو ختم  
اینها کردن ازین حکایت خواهد بود اگر  
این مبلغ مالک ایشان بنظر  
سرکار مقرر شود و قریه قاهره  
کرنیب میاید و کار است  
بلفور می رسد - نواب فرمود  
که این معنی نصب العین است  
در امان  
اما در فراموشی  
موجب است که اینها ملک  
این است که اینها ملک

از پیش استفسار عالم است  
از دیوان کرد و ظاهر کرد که او  
در قفسه ای بنامه در زیر  
بنامه نصیب کرده شد و کام  
بنامه خودی که در زنده ای  
و اینها با او پیش می آید  
از پیش در اند و محفلان  
از پیش در اند و محفلان

می کنند بچشم آنکه مصرعه و زو چون شنبه شود امن و در عالم  
روم آنکه همه در هفتاسه و در این پیشه اند قدر زراعت خوب میدانند  
سیوم آنکه از حفاظت اینها مخالف یکایک نخل نمی باید و آنرا را  
در ملک خود نمی دهند چهارم آنکه هیچ مایه ف و آن کجا  
سفر و در و در می کنند در ملک ما از شده اینها محفوظ می ماند  
والا نه غایبانه ما را و در دیده مسرعه و بر در شده شنبه ای کنند  
و در راجی ملک می نمایند و هنگامها با راجی سازند که در کار  
آن از دور دست به شوری شود و دیگر نیست که روسه زمین  
که فرزان و مومنان است تنها خوری خوش آینه چناب  
حمیت نیست نقل و مستحقه فاسد زیر محاسبه آمد نواب عالی  
حکم حبس کردن آنکه نظر بندی بود فرمودند چون دوسه روز

در خیز یک او غیر از بندگان  
علیه حال او نیست که همین شد  
که از در بار منوع است باقی  
بسیج و جوده در است است

۶۲  
سختیهای سختی  
بایست و بایست و آفتاب  
سختیهای سختی  
بایست و بایست و آفتاب

کمال نیست شامی خوانند  
کمال نیست شامی خوانند  
کمال نیست شامی خوانند  
کمال نیست شامی خوانند

زینب بیگم که در این روزها  
 در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها

ملاحظه کرده از جانب ما بگو که در سر انجام مبلغ واجبی تهرات  
 کردن کارها نیست و شکره نیک نمی دهد و اب این سخن  
 تمام نگردد و بدو که امیر به حاضر در بار و آتشکده عال موصوف  
 بعضی رسانید که سلام و نه دار مبلغ اومی شود و امور و عتاب  
 بخورد و فرمودند ما را کار از زراست و بس روز دوم آن بود اسطر  
 همان امیر عفو تقصیر او گردیده بکاز دست رسیده بر کاس  
 مادر شد و خداوند سبیل زرمه سان مشر خوشا حوصله و آ  
 که از آتش افروزی کار به دراز گرم نگردیده و در آتشکده  
 موصوف نگشت و رحم را کار فرموده و خدا اطاعت و بوی آن که  
 سر بر بزرگوار و تقاضا و تقدیر است و در سینه آتش  
 امیر که غایبانه دوستی را در محضر دیده باطل و نه دار از گردید و بوی

در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها

در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها

در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها  
 در میان کسب و کارها

ارشادات سمیع پیر کرم  
 فرمایند که از سبب سازند  
 کاندیش نمودن نقل آن  
 مناسب مقام دیدنی طراز  
 که گوشتواره هیچ فوایدی  
 است از شاد و اول اینک

نظامی سار و فرمودند فی الواقع صرف است خرج کرده باشد  
 هر چه بدید بگیرند دوست از و بردارید که بعد چند سال این هم  
 می شد فی نفیست چنانچه دیوان معامله دولک روپیه را بر بست  
 پنجهزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از  
 حسن تر و شما با بجا شد و الا نه ما را از بهیج صرف که روز و شب  
 بعیش و طرب میگذرانند توقع نموند خاتمه جادی الاخره الهی روز  
 دوشنبه در عین حالت تلق که روح قیدی پرواز داشت وقت سپهر  
 نواب ناصر جنگ را طلب میدند و بعضی کلمات و صایا بر زبان  
 آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور تقریباً بر دهن  
 چند حافظ لیسین خوان با اتفاق راستم مسطور که علامه سرکار  
 خان مذکور داشت متصل قنات در انوقت ایستاده آن هم

است از شاد و اول اینک  
 برای دکن لازم است که هرگاه  
 سلاسی نفس خود و امن از تنگ  
 و جلال و افزایش و آبادانی  
 ملک خود خواسته باشند باید که  
 با هر پیشه که زمینداران این  
 ملک انداختی دار و دامنه  
 ۴۳  
 از خود شایسته موافقت  
 بهیچ نرسد در صورت نامجاری  
 لاعلاجی است و قوم آنکه  
 در اخذ نام بجا آدم که بنیاد  
 ساخته زب العالمین است  
 البته تا به کار برده جاکمال  
 نوشت گندم و جو از نیست که در  
 سال از برکت کار بریدید و بهیچ  
 را باقی که تحمل فطرت  
 تقوین نماید که بجا آوردن  
 خود و قیاس

نیکو دولت پیاپی است  
از انبیا یک تعلقه صدر است پادشاه  
باین خاندان نشین داشت  
ثوابی که در وقت رحلت است  
آن که در عا جباری آید بسیار  
امور ریاست منظم است

سوم آنکه زندگانی خود را انتظام امور مملکت را منحصر در سفر  
دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایه بنفشه را در هیچ حال از دست  
ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجیدی فرماید که فیهم و ا  
فی امان این است از برای سفر و انتظام امور ریاست  
موقوف بسفر مگر وقف بقدر ایام چهارونی ضروری که جمیع حاکمان را  
را درین هنگام تکلیف می شود و تعییناتی سپاه بتقاریب با و طای  
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود چها هم آنکه کار با  
جمیع خلایق محض از افعال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد  
اولی زمین و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم  
نماید و خود را بیکار نداشته باشد روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا  
می گرفت باشند که عاقبت بخیر باشند پنجم آنکه باشند که

استاد بهمت از غبار فقر که باید  
ای می کرد و در وقت رسیدن  
کردن آن سنت محبت علی  
عاجه از در سپاس بجا می آورد و بجا

۴۵

داشته باشند مشوره را عرض  
زمین و آسمان از قدیم است و  
خلق الله هم از قدیم است و  
رو بسایه زمین را اقتضای خود  
نداشته اند و از آنکه می دارند

و این معنی از مطالبه توانایی است  
سلطنت نشستن صوبه است  
و این معنی از مطالبه توانایی است  
و این معنی از مطالبه توانایی است  
و این معنی از مطالبه توانایی است

مستقل چنانچه در همین ملک لکوها از فرقه سپاه روزی مخفی  
 احوال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مسکن بیکس تعلق گرفته  
 رفته رفته مسقرت حق سبحانه تعالی محضی بکرم خود از منتهی من  
 عاصی را عطا فرموده ما را بر خدایت پیش ساخته تا این وقت آنچه  
 پاسبانی و کم و بیش قدر دانی مخلوقش بود در دهنم بعد من  
 سزاوار آن است که خبر گیری هر خاندان و مامور نمودن بکارها  
 سرکار خود نوبت نبوت چه از فرقه مسکن و چه از قوم بنو دو  
 به تبدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از جمله واجبات  
 دانستمی نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سر رشته  
 اینکار چه از خود و چه از پیر و ان خود تا که درین مدت العمر این همه هم  
 که هر یک بلا تفاوت جوهر باره ایست بی بها بلطف و عنایت

خود را بیکس فرزندان خود دادند  
 ساندند به منم  
 بکار ندادند و بکار نداشتند  
 و سخت اینها بود داشت نموده  
 اینها از دست نداده و بیکس  
 جمع کرده ایم در حال قدر

بدوش بماند و در تربیت آنهاست  
 بدوش فریاد و در امری مذکور است  
 در است کیشش موقوف بر این است  
 و شفقت و تطف و باره اینها  
 سبب دل دارد که اینها را  
 باشند و از دل و اندک اینها  
 ۴۶  
 بیت باز و تقویت مامور  
 چو در احوال خویش بود  
 هرگز زان خواستد هر چه  
 نفس باشد سلطنت آفرین  
 گرسنه و غلبه زمین  
 بشار و فتنه تبیین  
 فواید نرفت و است  
 از آنجا فرزندان خود تصور نمود  
 و در صد و شکست نباشد و گویا  
 بیخون خزان نداده و عوام  
 از دل را و مجبوس خود که بیکس  
 جلوت باز نداده که بیکس

نبردستان خطا بکند  
فی القدر بکین عوض کریم را بدید  
سرما هم از تن بکیم هم از اینجای  
حضرت را به عهدی دادید  
فصلت خواست داد و دان

زبان دارد از غور بار یا بی حضور خلق خدا را ای الی تمام خوانند  
نهم آنکه ادنی را بکار خود و عهده را بکار ادنی مامور سازد که نارسایی  
حاصله او کار سرکار را ضایع و بی اعتبار می سازد و چون وجه تقرر  
و به الی به پورن چند که آدم خوب است آنست که خمیس زر به کار  
سرکار را به آئین بهین بمعرض وصول می آرد اگر دو سال  
و گیریم کار ماموره مامور باشد می شاید باز مختار اند  
و نهم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف به عالم  
نبدگی و نوکر است باید که آداب حضرت ظل سبحانی را به هیچ  
حال از خود فوت نکند و از امر آداب کشنی عذا الله و خود و عذا الله  
مطعون خوانند و به و چنانچه پادشاه قهرمان ایران دیار و قریه  
در مملی رسید و زنده بفرط خفایات مارا به طاعت سلطنت

انجام کار به اینجاست  
بسیار از اینجاست  
بسیار از اینجاست  
بسیار از اینجاست  
بسیار از اینجاست

بشد درین باب غیرت الی  
دیگری را می بیند و او به عذا  
فصلت خواست داد و دان  
فصلت خواست داد و دان  
فصلت خواست داد و دان

دانشه ایستاده کرد و چون  
ایستاد از حق سبحانی  
و دانسته بر مکان خود نایب  
و دانسته بر مکان خود نایب

از سپاه مخالف نمی رسیم باید  
 که آنها را در همه حال از خود بپای  
 بناید داشت که در جمیع اوقات  
 در پیش باغی است نظام امود  
 اند - پادشاه دوم آنکه بمقتضای  
 به شریعت امری بایست در

در اسلحه باشد و تا مقدور رو بقبله جنگ نکند چرا که فتح بمقدور است  
 و اختیار دوست - دوازدهم آنکه از روس آنچه درین مدت  
 بتجربه بر رسید آنکه از جمله مردم کن اهل برهان پور و بیجا پور و غیر  
 آشنا هستند و هیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست باید که  
 مثل مردم گجرات کشمیر داشته احتیاط و احترام از این قوم حسب  
 دانند سیزدهم آنکه اسبایی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود  
 دارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بر طبقه و قافله  
 والا پیش از دو سال کفاف نخواهد کرد - چهاردهم آنکه هر خانه  
 که در رکاب موجود داشته ام از براب و کجی سپاه و سایر  
 لشکر خصوص از بودن خزانه ساهو کار آباد می باشد و در آباد  
 آنها مخالف و لشکر مخالف خود و خود پریشان و متلاشی می شود

۶۸  
 پیچیدگی از من سرزد و حال  
 چنانچه محل نوتر را یافت از اینجا  
 که می شد ناموس است پس  
 که می شد ناموس است چنان  
 آن همه وقت احتیاط می نمود  
 شود که انگشت احتیاط می نمود

در بیان آنکه - شانزدهم آنکه  
 زبانه را از کنی همه قابل کشش  
 کردن زبانی مخصوص سر کرده این  
 قوم در کافری موردی و دیگری  
 را با اس که به جزان کاغذ دولت کشد  
 اند و قاعده چهارم که در این باب  
 در قیود و اختیارات اینها و سنی

الحمد لله که از این  
 نظام این دولت ثانی

بسیار رحمت می پناه  
 به پادشاه از دو سه ماه

فرز پادشاه از دو سه ماه

بر خود بی نذارم اما بپودین

الحمد لله رب العالمین

عادت شد که در این شهر  
نظمی در این شهر  
در این شهر  
در این شهر

کارهای دولت است هرگز از قید خلاص نماند و چنانچه  
نیشت خانه که در عالم شهر است عبادت از قید این قوم است  
میفرماید آنکه الحال بر وی و مردم کاخانه خود را بر کار خانات مایه  
بکنید که جهت زیاده از دوسه ساعت یافت نمی شود شمارا  
بجای آنکه کریم سپردیم که بدایت نصیب کند و در همه حال نصیر  
و معین شما باشد و سایر غنایات از سر شما باز نگیرد و تنگی این  
کلمات بدایت سمات از زبان نواب مغفرت آید جاری شد  
به نواب شهید رفته عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از راه  
شفقت پیری نزدیک خود طلب داشته و اشک از رخسار بارید  
مال پاک کرده فرمودند که از این اگر گشتن چه فایده از احوال من  
کار خلاق تنگ است مبادا فتنه خوابیده بیدار شود و رفا یا با

فصلی در بیان  
همه صفات سلطانین

۴۹  
مات در این باره این  
استغفر الله و الله اعلم  
مات در این باره این  
استغفر الله و الله اعلم  
مات در این باره این  
استغفر الله و الله اعلم

<p>دربار آصفی کی نشوونما دربار آصفی کی نشوونما دربار آصفی کی نشوونما</p>	
<p>ولہذا فیضا</p>	
<p>نقشہ</p>	
<p>داروداد دربار چاندرا آصفی</p>	
<p>۱۳۰۹</p>	
<p>۷۰</p>	
<p>۱۵۸۸</p>	
<p>قطعه تاریخ من تصنیف لطیف شفیق آقا سید زین الدین</p>	
<p>ابن سید مرتضیٰ ابن سید سیر زمان شہو میر عاشق</p>	
<p>نوری انجیر ایری الشوشری نور اللہ مرقدہ</p>	
<p>ما تہ آیا اک سالہ دربار آصفی</p>	<p>مصنوع بین تہیک عیار کچھ پتہ</p>
<p>چھوڑا دیا میر سدا اللہ نے او</p>	<p>تہہ مات کچھ کے سبب میں ناظرین</p>
<p>تاریخ اوسکی ضیف شہر میں ہے کئی</p>	
<p>دربار آصفی کے بنام میں دل نشین</p>	
<p>قطعه تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی محمد سیر</p>	
<p>نائب سررشتہ دار حکیم صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی</p>	
<p>سکر آصفی کی توقیر و کچھ</p>	<p>اور اونکے انتظام کی تدبیر و کچھ</p>
<p>دربار آصفی کو چھٹے تھے قاعدہ</p>	<p>وہ سب کے سب میں چھٹے تھے کچھ</p>

اتباع خطی واقعه‌ای جناب مدرس نمایند و روایت آن کتاب بنام خود کرده روح معصوم را آنگاه  
فرمانید نسخه دیگر که نشر است صحیح در روح نواب انصاف طالب مشوا و بنظر کسور طومار سه پیش نیست  
عنصر باین سبب که در کتاب منقول همین طور بود و درین نسخه نیز بر حاشیه اش پیا  
کردند - اعلاطیکم بروقت مطالعه و درین کتاب بنظر آید سببش عدم وجدان نسخه دیگر باید انگاشت فقط

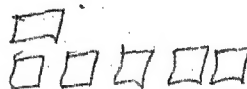
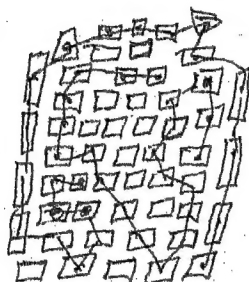
سید محمد رحیم طباطبائی

از آنکه

مولف را در تقسیم و تالیف تصحیح و  
تنقیح و طبع این نسخہ شرعاً و عرفاً  
حقّی عظیم ثابت است پس اگر  
بے اذن او کسی ثانیاً بطبع آورد  
مصدر نقصان خود و مورد  
مواخذہ سرکار دگر دود۔



LYTTON LIBRARY. ALICARH



Q 1936-07

ACC. NO.

TITLE

**RULES :-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.